

جامعه باب ۱۲

۱ آفریننده خود را در روزهای جوانیت به یادآور، پیش از آن که روزها و سالهای سخت برسند و بگویی: «من دیگر از زندگی لذتی نمی‌برم.» ۲ آفریننده خود را به یادآور، قبل از آن که آفتاب و ماه و ستارگان، دیگر بر زندگی تو ندرخشند و ابرهای تیره، آسمان زندگی را تاریک کنند، ۳ دستهایت که از تو محافظت می‌کنند بلرزند و پاهایت سست گردند، دندانهایت بیفتند و دیگر نتوانی غذا بخوری، چشمانت کم نور و گوشهایت سنگین شوند ۴ و نتوانند سر و صدای کوچه و آواز آسیاب و نوای موسیقی را بشنوند، اما صدای پرندگان از خواب بیدارت کند، ۵ از بلندی بترسی، و با هراس راه بروی، موهای سرت سفید شوند، نیرویت از بین برود و اشتهایت را از دست بدهی.

ما رهسپار ابدیت خواهیم شد و در کوچه‌ها نوحه‌گری خواهد بود، ۶ پیش از آنکه رشته نقره‌ای عمر گسسته شود و جام طلا بشکند و کوزه در کنار چشمه خرد گردد و چرخ بر سر چاه شکسته شود. ۷ بدن ما که از خاک ساخته شده است، به خاک برمی‌گردد و روح نزد خدا می‌رود که آن را به ما بخشیده بود.

۸ حکیم می‌گوید: «بیهودگی است! بیهودگی است! همه چیز بیهوده است!»

سخن آخر

۹ حکیم چون شخص دانایی بود، آنچه را که می‌دانست به مردم تعلیم داد و پس از تحقیق و تفکر امثال زیادی را نوشت. ۱۰ حکیم کوشش زیادی کرد تا حقایق را با زبان ساده و عبارات شیرین بیان کند. ۱۱ کلام شخص دانا مانند سگ گاورانان است و همچون میخهایی است که محکم به زمین کوبیده شده باشند، که توسط یک شبان داده شده است.

۱۲ اما فرزندانم، علاوه بر اینها، برحذر باش؛ نوشتن کتابها پایانی ندارد و مطالعه زیاد انسان را خسته می‌سازد.

۱۳ ☐ خلاصه کلام اینکه، انسان باید از خدا بترسد و اوامر او را بجا آورد، زیرا که این تمام وظیفه اوست؛ ۱۴ چون خدا هر کار خوب یا بد انسان را، حتی اگر در خفا هم انجام شده باشد، داوری خواهد کرد.